

بازنمایی هویت در مجموعه داستان «حضور آبی مینا» از ناهید طباطبایی

سهیلا فرهنگی (نویسنده مسئول)، استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

(s_farhangi@pnu.ac.ir)

زهرا محمدی تملی، کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

(sheydaamohammadi@gmail.com)

چکیده

هویت یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسائل حوزه معرفت بشری است و به جهت نقشی که در شناخت افراد، اشیاء، اجتماعات و مکان‌ها دارد، حائز اهمیت فراوانی است. هویت را می‌توان به انواعی تقسیم کرد، از جمله: هویت ملی، اجتماعی، دینی، فرهنگی و ... در این مقاله با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی انواع هویت در نمونه‌ای از داستان‌های معاصر فارسی پرداخته شده است. کتاب بررسی شده مجموعه داستان «حضور آبی مینا» از ناهید طباطبایی است که شامل چهار داستان کوتاه است. این بررسی نشان می‌دهد که در تعدادی از داستان‌ها هویت فرهنگی و مؤلفه‌های آن نمود بیشتری دارد و در بعضی دیگر از داستان‌ها هویت اجتماعی و نشانه‌های اوضاع اجتماعی بیشتر به چشم می‌خورد.

واژگان کلیدی: هویت، داستان معاصر، ناهید طباطبایی، حضور آبی مینا.

۱. مقدمه

به اصطلاح هویت مفهومی انتزاعی است که در عین سادگی پیچیدگی‌ها و حوزه‌های معنایی بسیاری را شامل می‌شود. هنگامی که از هویت سخن به میان می‌آید، بسته به آنکه از چه دریچه‌ای و در حوزه چه علمی به آن نگرسته شود، تعاریف گوناگونی به دست خواهد آمد (دامیار، ۱۳۹۳: ۹۲). هویت در نظام‌های مختلف فکری نیز با محک‌هایی متفاوت سنجیده می‌شود؛ بدین ترتیب که در جامعه‌ای با معیارهای پایدار ارزشی، همچون جامعه سنتی-مکتبی، محک‌هایی متعین، و در جامعه‌ای با معیارهای ارزشی ناپایدار، همچون جامعه مدرن-مدنی، محک‌هایی نامتعین ملاک ارزیابی هویت قرار می‌گیرند (حجت، ۱۳۸۴: ۵۷).

در اندیشه معاصر هویت چیزی است که به جای اینکه در بدو تولد به طور ذاتی در انسان نهفته باشد، از طریق فرآیندهای ناخودآگاه در طول زمان شکل می‌گیرد. هویت‌یابی فرآیندی جاری و پویاست که در اثر تعامل میان خود و جامعه شکل می‌گیرد و در فرآیندهای اجتماعی شدن ریشه دارد (جنکینز، ۱۳۸۱: ۳۶). هویت مجموعه ویژگی‌هایی است که سبب تعریف احساس درونی شخص نسبت به خود می‌شود، احساسی که سبب تفاوت او از دیگری خواهد شد. این ویژگی‌ها شامل عناصر مادی و معنوی است که در هر دوره‌ای از زندگی، تعدادی از این عناصر برجسته می‌شوند یا در دوره‌ای پنهان می‌مانند. عناصر سازنده هویت ممکن است تحت شرایطی تغییر کنند و جای خود را به عناصر دیگری بدهند.

با توجه به انواع هویت، مؤلفه‌های هویت را می‌توان به طور کلی این‌گونه برشمرد: زبان، سرزمین، تاریخ، میراث فرهنگی، فرهنگ، دین، ارزش‌های دینی، ارزش‌های ملی، اسطوره‌های و نمادهای ملی، قومیت (ر.ک. لقمان‌نیا و همکاران، ۱۳۹۱: ۴۳).

در زمینه هویت در متون ادبی پژوهش‌هایی در قالب مقاله انجام شده است که می‌توان به این موارد اشاره کرد: «ظرفیت‌های ادبیات فارسی در بازیابی هویت ایرانی» (قبادی و غیاث‌الدین، ۱۳۸۳)، «هویت ملی در شعر معاصر ایران» (لک، ۱۳۸۴ الف)، «بازنمایی هویت زن در آثار داستان نویسان زن دهه هشتاد» (رضوانیان و کیانی بار فروشی، ۱۳۹۴) و «هویت ملی در شعر دفاع مقدس» (لک، ۱۳۸۴ ب). همچنین پایان‌نامه‌های هویت ایرانی در شاهنامه

(ابوالقاسمی رودسری، ۱۳۸۵)، بررسی عناصر و مؤلفه‌های هویت ملی و دینی در آثار نادر ابراهیمی (محسنی، ۱۳۸۹) و تحلیل محتوای کتب ادبیات فارسی دوره رهنمایی از منظر هویت ملی با استفاده از روش آنتروپی شانون (حکمت دوست، ۱۳۸۸) در زمینه هویت در ادبیات نوشته شده‌اند. اما در زمینه هویت در مجموعه داستان «حضور آبی مینا» از ناهید طباطبایی پژوهشی منتشر نشده است. این داستان به عنوان برنده جایزه بیست سال ادبیات داستانی انتخاب شده است.

ناهید طباطبایی در سال ۱۳۳۷ در تهران به دنیا آمد. طباطبایی کودکی و نوجوانی خود را در جنوب ایران گذراند و دانش‌آموخته رشته ادبیات دراماتیک و نمایشنامه‌نویسی است. او اغلب با نگاهی طنزگونه دنیای زنان را به تصویر می‌کشد. آثار او عبارت‌اند از: مجموعه داستان‌های «بانو و جوانی خویش» (۱۳۷۱)، «حضور آبی مینا» (۱۳۷۸)، «جامه‌دران» (۱۳۷۸)، «برف و نرگس» (۱۳۸۳) و رمان‌های «چهل سالگی» (۱۳۷۹)، «خنکای سپیده دم سفر» (۱۳۸۰) و «آبی و صورتی» (۱۳۸۳).

۲. بازنمایی هویت در مجموعه داستان حضور آبی مینا

۱-۲. داستان «مسابقه»

تمام داستان مسابقه به نوعی بازگو کردن خاطره کارمند یک شرکت و ماجرای دوستی او با مستخدم شرکت است. راوی احساسش را نسبت به محیط کارش این‌گونه بیان می‌کند: «از اداره بدم می‌آمد. از همکاریم، از میز که شیشه‌اش ترک داشت. از رئیس و بیشتر از همه از پنجره اتاقم که رو به پنجره‌های دیگر باز می‌شد» (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۱۰). از اواسط داستان علاقه کارمند - که راوی داستان است - به مأمور خدماتی به گونه‌های مختلف نمایان می‌شود. کارمند برای سهولت در کار خدمات رفاهی او را مهیا می‌کند و مأمور خدماتی برای جبران محبت او برایش گل می‌آورد و همین‌طور این روند تا انتهای داستان پیش می‌رود و این محبت دوطرفه و جبران آن در جایی به بیان خود راوی به مسابقه‌ای بدل می‌شود که هر طرف آن سعی می‌کنند برای طرف مقابل کاری انجام دهند که جبران آن برای دیگری غیرممکن باشد. راوی از این ماجرا الهام می‌گیرد و قصه‌ای هم می‌نویسد. جالب اینجاست که اتفاقی که برای شخصیت داستانی او پیش می‌آید، برای مستخدم شرکت هم پیش می‌آید و او از پنجره پرت می‌شود و می‌میرد.

نویسنده با اصطلاحاتی همچون زن و چهار بچه: «انگار چهل و چند سال زندگی نکرده است، انگار زن و چهار بچه نداشت» (همان: ۱۲)، خواهر و برادر: «او در جواب گفت که ما مثل خواهر و برادریم و من هنوز هم نفهمیدم»، دختر: «یک بار دخترم را به اداره بردم» (همان: ۱۳) و شوهر: «توی خانه قصه را برای شوهر خواندم و او خوشحال شد» (همان: ۱۷)، به هویت خانوادگی شخصیت‌های داستانی اشاره کرده است. عبارت «خانه‌اش در جاده و رامین بود» (همان: ۱۵) نیز اشاره به محل سکونت مأمور خدمات است و نشان می‌دهد که در محله‌ای مرفه زندگی نمی‌کند.

از نشانه‌های هویت فرهنگی در این داستان خرافات است. جمله «آن روز، روز نحسی بود» (همان: ۹) اشاره به اعتقادات عامیانه دارد. داستان در یک محیط کاری و فضای اداری رخ می‌دهد. مشاغل هم‌چون: «مأمور خدمات» (همان: ۱۴)، «زن کارمند» (همان: ۱۴)، «همکار» (همان: ۱۰)، «آقای رئیس»، «خانم منشی» (همان: ۱۳) به هویت اجتماعی افراد اشاره دارد. در جایی از داستان نیز به تبعیض جنسیتی اشاره شده است: «وقتی داشت اتاق را جارو می‌زد، کمر راست کرد و گفت: «این کار، کار زن است نه مرد...» همیشه جارو را دست زن‌ها دیده بود» (همان: ۱۵). شغل یک هویت اجتماعی است که وظایف و انتظارات فرد و جامعه برای آن تعریف شده است. در جایی از داستان راوی بدون آنکه اشاره مستقیم به شغل بکند آن را به این صورت توصیف می‌کند: «بس که با آن دست‌های

بزرگ و دستمال چرک مردش همه جا را می‌سایید. با همان دستمال میز را پاک می‌کرد، کتاب‌ها را پاک می‌کرد و تلفن و تقویم و همه جا و همه چیز را» (همان: ۹).

۲-۲. داستان «حضور آبی مینا»

راوی خانمی ۴۷ ساله به نام طاهره است که ماجرای زندگی‌اش را با خاطره‌ای از دوران مدرسه و ماجرای فال گرفتن همکلاسی‌هایش - که درباره همسر آینده خود فال می‌گرفتند - آغاز می‌کند. او در پیش‌بینی فال خود می‌بیند که در چهل و پنج سالگی ازدواج می‌کند و ساکن تهران می‌شود و جالب اینجاست که فال او هم تعبیر می‌شود. او با مردی به نام کمال ازدواج می‌کند که همسرش، مینا را چند سال پیش از دست داده است. او در آن خانه مدام حضور مینا را حس می‌کند تا اینکه سرانجام احساس می‌کند که دیگر خودش میناست: «از آن وقت به بعد دیگر طاهره را ندیدم. طاهره رفته بود و مینا در آن خانه در من زندگی می‌کرد».

داستان دارای شخصیت‌های زیادی است که از آن‌ها با اشاره به شغل یا درآمدشان یاد می‌شود: «اسم طاهره بود. طاهره شهابی...، نرس باسابقه و بهترین سوپروایزر بیمارستان‌های تهران» (همان: ۲۱)، «کمال صبوری، ۵۵ سال داشت و وکیل بود» (همان: ۲۳)، «خدمتکاری از اربابش برای خدمتکاری دیگر می‌گوید» (همان: ۲۶)، «دکتر سماوات» (همان: ۲۷)، «کارمند ساده‌داری» (همان: ۲۷)، «پول‌دارترین مرد تهران» (همان: ۲۷)، «بازنشستگی» (همان: ۳۰)، «خسروخان مثل پدرس عیاش و بیکار می‌شود» (همان: ۳۲).

اشاره به درس و مدرسه به شکل‌های مختلف در این داستان دیده می‌شود. واژگان «مدرسه» (همان: ۲۱)، «دبیر» (همان)، «ورق کاغذ» (همان)، «دانشکده» (همان: ۲۴)، «بی‌سوادی مادر» (همان: ۲۵)، «کتابخانه» (همان: ۲۸)، «درس» (همان)، «امتحان‌های معرفی» (همان: ۳۵) و «کنکور» (همان: ۳۶) نشانه توجه نویسنده به این مقوله است. در جای دیگری نیز از نمادهای فرهنگی همچون کتابخانه یاد می‌کند: «عکس مینا را روی کتابخانه‌اش دیده بودم» (همان: ۲۸).

توجه به فرهنگ و ابزارها و کالاهای فرهنگی در این داستان نمونه‌های دیگری نیز دارد. «گوش کردن به نوار» (همان: ۲۸)، «آلبوم قدیمی» (همان: ۲۹)، «سینما» (همان: ۳۵) و «فیلم بز بزن» (همان) بیانگر توجه نویسنده به مقوله فرهنگ است.

فال - که به نوعی خرافه محسوب می‌شود - در این داستان به نوعی بیانگر یک سرگرمی و بازی است و راوی بیان می‌کند که در مدرسه زمانی که دبیر نداشتند با فال گرفتن خود را سرگرم می‌کردند و نحوه کار آن و یا بازی را به این ترتیب توضیح می‌دهد: «روی یک ورق کاغذ یک مستطیل می‌کشیدند، بالای اسم چهار پسری را که خوش‌شان می‌آمد ردیف می‌کردند. پایین اسم شهرهایی را که دوست داشتند در آن زندگی کنند و در دو طرف دیگر تعداد بچه‌هایی را که می‌خواستند و سن‌هایی را که برای ازدواج مناسب می‌دانستند. بعد عددی را انتخاب می‌کردند وسط مستطیل می‌نوشتند هر وقت به تعداد شماره وسط مستطیل می‌رسیدند، یکی از اسم‌ها یا عددهای دور مستطیل را خط می‌زدند، تا آخر سر یک اسم، یک سن، یک شهر و یک عدد برای تعداد بچه‌ها می‌ماند و سرنوشت دخترها را روشن می‌کرد» (همان: ۲۱-۲۲). این نمونه نشان می‌دهد که سرگرمی‌ها و بازی‌های دخترانه هم حول محور نقش زنانه آنان می‌چرخد. داشتن همسر و فرزندان و ... نمودی از این مسئله است. اما راوی علاقه‌ای به این کارها ندارد. در جایی از داستان می‌گوید: «من از این فال گرفتن‌ها بیزار بودم. فکر می‌کردم آدم چیزی می‌شود که می‌خواهد و من می‌خواستم دکتر بشوم، متخصص کودکان» (همان: ۲۲). در اینجا راوی داستان به آرزوی خود و بی‌اعتقادی خود به فال اشاره کرده است.

در اواخر داستان به میل و خواسته قلبی خود اشاره می‌کند که تا آن روز فرصتی برای اجرایی شدنش نداشته است: «از بچگی دوست داشتم شیرینی بپزم، بافتنی ببافم، گلدوزی کنم و توی باغچه‌ها گل بکارم. دوست داشتم زن

شیک و مرتبی باشم، زنی باسلیقه که از هیچ، همه چیز می‌سازد» (همان: ۳۱). در این نمونه هم به هویت زنانه راوی توجه شده است.

ظاهر انسان‌ها می‌تواند شخصیت و هویت فرهنگی آنان را به تصویب بکشد، مثلاً جمله: «پیرامه تر و تمیزی پوشیده بود و صورتش را اصلاح کرده بود» (همان: ۲۳). اشاره به ظاهر آقای صبوری است که یکی از شخصیت‌های داستان است و در بیمارستان بستری است. در جای دیگر می‌خوانیم: «کمال مرد خوش قیافه‌ای است که همیشه سعی می‌کند تر و تمیز و مرتب باشد. راست راه می‌رود. گردنش را صاف و محکم نگه می‌دارد» (همان: ۲۴) که به ظاهر آقای صبوری در حالی که مشغول زندگی عادی است اشاره شده است. شخصیتی دیگر در داستان به نام ساسان که پسر آقای صبوری است با چنین ظاهری توصیف شده است: «صورتش خیلی نجیب بود، پیشانی بلند، چشم‌های قهوه‌ای و هیکل کشیده‌اش به کمال رفته بود و نگاهش و موهایش مثل مینا بود» (همان: ۲۸) زمانی که راوی می‌خواهد به ظاهر خانه صبوری اشاره کند از چنین نکاتی یاد می‌کند: «خانه کمال بزرگ بود، یک خانه دو طبقه با اتاق‌های بزرگ و یک پله گردان سفید که از کنار اتاق نشیمن پایین به بالا می‌رفت. حیاط خانه پر بود از گل‌های رز، همه رنگ و همه نوع و توی ایوان یک تاب بزرگ سفید و کهنه... اتاق‌ها پر بودند از ظرف‌های بلور آبی و سبز و شربت خوری‌های صورتی، مجسمه‌های برنز» (همان: ۲۵-۲۶).

«امامزاده صالح»، «بازار تجریش» (همان: ۳۳) از جمله مکان‌های نامبرده در این داستان است. همچنین در انتهای داستان راوی از خاطره‌ای یاد می‌کند: «آن وقت‌ها نیم کیلو گندم می‌خریدیم، به امامزاده صالح می‌رفتیم و جلو کبوترهایش گندم می‌پاشیدیم» (همان) در جای دیگر از «آلبوم قدیمی» (همان: ۲۹) یاد می‌کند که آلبوم خود به تنهایی گنجینه‌ای از خاطرات است.

سنت ازدواج از سنت‌هایی است که در این داستان به آن اشاره شده است، مثلاً عبارت «این سفره جهاز مینا خانم» (همان: ۳۲) اشاره به سنت ازدواج و جهاز بردن دختران است.

جمله «او را از زیر قرآن رد کردم» (همان: ۳۶) اشاره به اعتقادی مقدس و مذهبی است. «امامزاده صالح» (همان: ۳۳) اشاره به مکان مذهبی است. در جایی از داستان به «چارقد» (همان: ۳۱) خدمتکار اشاره شده که نوعی حجاب است و گویای هویت مذهبی اوست.

«دو پسر، یک عروس و دو نوه» (همان: ۲۱)، «مادر و خواهر بزرگم» (همان: ۲۴)، «مرد خانه بودم نه خواهر و دختر آن‌ها» (همان: ۲۵)، «همسر اول کمال» (همان: ۲۶)، «همسر دوست کمال» (همان)، «دختر عمه، پسردایی» (همان: ۲۷)، «پدر مینا» (همان)، «برادرزاده‌اش» (همان)، «دایی زاده دکتر» (همان: ۳۱)، «خانم بزرگ» (همان: ۳۲) و «برادر بزرگش» (همان: ۳۶) از جمله نمادهای هویت خانوادگی در این داستان محسوب می‌شوند.

۲-۳. داستان «گلی و من»

فضای موجود در داستان به ارتباط دو دوست اشاره می‌کند که به اصرار مادرهایشان با هم دوست شده‌اند. داستان با خوابی که راوی می‌بیند شروع می‌شود و سپس او به یاد خاطراتش می‌افتد؛ خاطرات دوستی با دختری به نام گلی که تمام زندگی راوی را تحت تأثیر قرار داده است؛ خاطراتی که با حسادت‌های دخترانه و شیطنتها همراه است.

در جمله: «صدای کِل کشیدن و دست زدن آمد» این نوع بیان اشاره به شادی و جشن و سرور دارد. در جای جای داستان هر گاه پدر راوی از طبقه و قشر خاصی از جامعه یاد می‌کند و یا در محفلی از قشر خاصی سخن می‌رود، وی یک نوع برخورد خاص نشان می‌دهد: «چشم‌هایش را چپ می‌کند و دماغش را چین می‌دهد» (همان: ۴۷ و ۴۸) و همین بیان برای مادرش به این گونه است: «مادرم چشم‌هایش را گشاد می‌کند و می‌گوید: وا.....» (همان: ۴۷)، در جای دیگر می‌خوانیم: «انگار می‌خواهد بگوید دم بابای گلی به یک جایی آن بالاها وصل بوده» (همان: ۴۴).

این نوع بیان به منظور این است که آن شخص با استفاده از رابطه‌ها و پارتی‌بازی به چنین جایگاهی رسیده است و در واقع نشانه دید منفی خانواده او به افراد است.

ضرب‌المثل که نمونه‌ای از بیان ادبی و مؤلفه‌ای از هویت فرهنگی است در عبارتهای زیر دیده می‌شود: «خلایق هر چه لایق» (همان: ۴۸) که به مفهوم این است که هر کس با توجه به تلاش و توانایی‌اش به خواسته‌اش می‌رسد. در نمونه دیگر آمده است که: «تره به تخمش می‌رود و حسنی به باباش» (همان: ۵۳) که شباهت پدر و فرزند به یکدیگر را نشان می‌دهد.

همچنین اشاره به ابزارآلات موسیقی از جمله «تنبک و تار و آکاردئون» (همان: ۴۱) در زمره هویت فرهنگی و هنری محسوب می‌شود. «امتحان تجدیدی جبر» (همان: ۴۲)، «تدریس ادبیات»، «دبیرهای مدرسه»، «دبیر شیمی»، «درس»، «مدرسه»، «تلگراف»، «تلغن»، «وزارت پست» (همان: ۴۳)، «سینما»، «نمایش» (همان: ۴۵)، «کلاس زبان» (همان: ۴۶)، «مدرسه ملی» (همان: ۴۸)، «گروه‌های فرهنگی»، «موزیک جاز»، «موسیقی کلاسیک»، «یک گرام»، «کتاب»، «صفحه گوش می‌دام»، «دانشگاه» (همان: ۴۹)، «رشته داروسازی» (همان: ۵۳)، «بچه‌های دانشکده» (همان: ۵۵)، «دکترای شیمی» (همان: ۵۶)، از جمله اشارات هویت فرهنگی در این داستان هستند. راوی در عبارتهای زیر نیز از خاطرات گذشته یاد می‌کند:

«به یادم آمد که امتحان تجدیدی جبر دارم. پانزده سال پیش دیپلم گرفته بودم» (همان: ۴۲)، «اولین روزی که گلی را دیدم، اولین باری بود که از مادرم کتک خوردم. خیلی خوب به یاد می‌آورم» (همان)، «تمام اهل کوچه عاشق گلی بودند...» (همان: ۴۴)، «کلاس دوم وقتی معلم‌مان درس «دندان شیری» را می‌داد...» (همان)، «آن وقت‌ها سالی یکبار، آخر سال توی مدرسه برنامه اجرا می‌کردند» (همان: ۴۵)، «یادم می‌آید کلاس سوم که بودم...» (همان).

باورها و آرزوها نیز در این داستان نمونه‌هایی دارند: جمله «بابا در واقع دوست داشت دکتر بشود» (همان: ۴۳) که اشاره به آرزوی پدرش دارد. از اواسط داستان راوی شروع می‌کند به آرزوهایی برای دوستش گلی که این آرزوها، نوعی نفرین و لعن در حق او بود و این باورها در دل راوی دچار نوسان می‌شد، به طوری که در یک لحظه برایش چیز بدی می‌خواست و لحظه‌ای بعد پشیمان می‌شد.

مکان از دیگر مؤلفه‌هایی هویت فرهنگی است. «فرانسه» و «پاریس» از جمله مکان‌هایی است که در داستان به آن اشاره شده است.

سنت نیز از مؤلفه‌های هویت فرهنگی است. جمله: «به خواستگاری‌ام آمد» از جمله مراسم ابتدایی برای سنت ازدواج است.

در جمله «من و گلی با هم دوست شدیم» (همان: ۴۲) اشاره به دوستی نوعی هویت اجتماعی است زیرا فرد خود را شناخته و وظایفی در قبال طرف مقابل دارد. از دیگر اشارات هویت اجتماعی در این داستان اشاره به شغل است: «همکار بودند»، «دبیرهای مدرسه گلشن»، «دبیر شیمی»، «بازنشسته» و «پست‌های بالا در وزارت» (همان: ۴۳)، «مخترعی» و «دانشمندی» (همان: ۴۶). قشر و طبقه اجتماعی از دیگر نموده‌های این هویت است: «بچه پول‌دارهای کلاس»، «مدیرکل» (همان: ۴۷)، و «ترفیغ گرفتن» (همان: ۴۸).

از جمله اصطلاحات و مفاهیم هویت خانوادگی در این داستان نمونه‌های زیر است:

«خاله زیبا، مادر گلی، برایم یک عروسک بزرگ و قشنگ آورد» همان روز بابا از من و گلی با عروسک‌هامان عکس گرفت»، «اجبار مادرهایمان» (همان: ۴۲) که در این نمونه‌ها اشاره به «خاله زیبا»، «بابا» و «مادر» شده است. در نمونه‌های دیگری از داستان آمده است: «... بعدها پدرهایمان را هم مجبور کردند... اما از پس برادرها بر نیامدند» (همان: ۴۳)، «اما حالا که پدر گلی مدیر کل شده بود» (همان: ۴۷)، «کم کم مادرم به فکر انتخاب داماد می‌افتاد» (همان: ۵۵)، «عمه گلی به خواستگاری‌ام آمد»، «شوهرم پسر خوبی بود» (همان: ۵۶). در این نمونه‌ها «پدرهایمان»، «برادرها»، «پدر گلی»، «داماد»، «عمه گلی» و «شوهرم» نمودهایی از هویت خانوادگی محسوب می‌شوند.

اعتقادات از مؤلفه‌های هویت دینی است. اشاره به مرگ در این داستان با چنین بیانی آمده است: «به سرای باقی شتافت» (همان: ۴۳) که اشاره به مرگ پدر گلی دارد و نشان می‌دهد که از نظر راوی مرگ پایان زندگی نیست و رفتن به سرایی ابدی و باقی است.

جمله «روزی هر کسی را روی پیشانی‌اش نوشته‌اند» نیز از جمله اعتقاداتی است که در این داستان به آن اشاره شده است.

۲-۴. داستان «بزرگراه»

این داستان از زبان سوم شخص بیان می‌شود و قصه زنی است که عزیزانش را از دست داده و خود به تنهایی در یک آپارتمان زندگی می‌کند. آپارتمان او کنار یک بزرگراه چهارباند قرار دارد و این زن روز خود را با نگاه از پنجره به ماشین‌ها و رفت و آمدهای بزرگراه می‌گذراند. او درست رأس یک ساعت معین کنار پنجره می‌رود و ساعت‌ها وقت خود را آنجا می‌گذراند. در روزهای اول با کمی ماندن پادرد می‌گرفت و تسلیم می‌شد ولی پس از روزها و ماه‌ها و سال‌ها توانسته بود ساعت‌ها کنار پنجره بایستد و بیرون را نگاه کند و تصمیم داشت رکورد خود را باز هم افزایش دهد. تا اینکه یک روز غروب، از آن بالا دید که چطور یک تاکسی به پیرزنی برخورد کرد. زن با دیدن این صحنه به آخرین راز بزرگراه هم دست یافت، مرگ در بزرگراه. و از آن پس علاقه‌اش بیشتر شد. حالا او می‌توانست چهارده ساعت تمام کنار پنجره بایستد.

«رادپو» و «تلفن عمومی» (همان: ۶۲)، «مجله» (همان: ۶۴)، «تاکسی» (همان: ۶۵) و «مدرسه» (همان: ۶۶) از جمله موارد هویت فرهنگی در این داستان هستند. توجه به زمان از جمله مقوله‌هایی است که از ابتدای داستان تا به جریان افتادن موضوع آن زیاد تکرار شده است: «ساعت نه و بیست دقیقه»، «درست سه سال و هشت ماه و نه روز»، «چهار سال و هشت ماه و ده روز»، «چهارسال و هفت ماه و سه روز»، «چهار سال و پنج ماه و نه روز» و «هفت ماه تمام». اینکه راوی تمام روزها و ماه‌ها و سال‌ها را حساب و کتاب کرده، نشان از نوعی توجه خاص به زمان است و دلیل آن می‌تواند دل‌تنگی از عزیزانش و یا تنهایی او باشد که به زمان تمرکز کرده است.

اشاره به زندگی نزدیک بزرگراه و مشکلات خاص آن در این عبارت به‌وضوح نمایان است: «ماشین‌ها بو داشتند، دود داشتند، حرکتشان کف اتاق را زیر پا می‌لرزاند، ماشین‌ها در زمان و مکان و هوا جاری بودند» (همان: ۶۲).

پوشاک از دیگر نمونه‌های هویت فرهنگی است: «پالتویش را پوشید» (همان: ۶۲) اشاره به لباس مخصوص فصل زمستان است و در جای دیگر: «روپوشش را پوشیده روسری‌اش را سر کرد» (همان: ۶۴) و «ناظم مدرسه، با آن کت و شلوار خاکستری و کیف سیاهش» (همان: ۶۶) نشانه‌هایی از لباس‌ها در موقعیت‌های خاص هستند. همچنین به ظاهر بچه‌های مدرسه‌ای به این صورت اشاره شده است: «با روپوش سرمه‌ای و کفش‌های رنگارنگ» (همان)

اشاره به شغل نیز در زمره هویت اجتماعی است: «دوران کارمندی‌اش» (همان: ۶۱)، «فراش»، «ناظم مدرسه» و «زن‌های خانه‌دار» (همان: ۶۶). اقشار نیز نموده‌های دیگری از این هویت هستند: «همسایه طبقه دوم» (همان: ۶۳)، «بچه مدرسه‌ای‌ها»، «زنان»، «مردان» (همان: ۶۶)، «پول‌دار»، «فقیر»، «دکتر»، «اداره» و «بیمارستان» (همان: ۶۷).

جمله «طبقه چهارم یک آپارتمان شش طبقه ... در بزرگراه چهارباند» (همان: ۶۱) اشاره به شهرنشینی و زندگی در شهر و از مؤلفه‌های هویت اجتماعی است.

در نمونه‌های زیر به نسبت‌های خانوادگی که هویت خانوادگی افراد را نشان می‌دهد اشاره شده است: «چهار سال و هشت ماه و ده روز پیش که پدرش فوت کرد»، «... به آن نقل مکان کرد تا زندگی بدون پدر، بدون شوهر و بدون پسر خود را در آن ادامه دهد» (همان: ۶۱)، «اوایل گاهی به خانه فامیل‌هایش هم سری می‌زد»، «از تلفن عمومی به خانه خواهرش زنگ زد» (همان: ۶۲)، «زن‌ها بچه‌های کوچک‌شان را بغل می‌کردند» (همان: ۶۴)، «پارک کنار بزرگراه محل رفت‌وآمد نامزدها بود» (همان: ۶۶)، «... چه طور زن و شوهری با هم دعوا می‌کنند»

(همان)، «مطمئن بود که برادر مرحومش یک دوربین خیلی خوب از خودش باقی گذاشته» (همان: ۶۷). اشاره به پدر، شوهر، پسر، خواهر، بچه، نامزد، زن و شوهر و برادر از جمله نسبت‌های خانوادگی است که در این داستان آمده است.

۳. نتیجه‌گیری

هویت کارکردی بسیار مهم در هدفمند کردن زندگی انسان دارد. فرهنگ، دین و مذهب، تاریخ، قومیت، زبان و سرزمین مشترک، نام‌ها و القاب، پوشاک و خوراک از مؤلفه‌های هویتی محسوب می‌شوند که در این مقاله به بررسی آن‌ها در مجموعه داستان حضور آبی مینا از ناهید طباطبایی پرداخته شد. این مجموعه شامل چهار داستان است. در داستان «مسابقه» هویت فرهنگی و هویت اجتماعی از حجم بیشتری نسبت به سایر هویت‌ها برخوردار است، زیرا فضای داستان یک محیط اداری است که خود گویای هویت اجتماعی افراد است و شغل، همکار و رئیس و از این دست اشارات از مؤلفه‌های آن در این داستان است. هویت فرهنگی در داستان با اشاره به ظاهر، باورها، و حتی داستان‌نویسی راوی خود را نشان می‌دهد.

در داستان «حضور آبی مینا» هویت فرهنگی بیشترین نمود را دارد. از جمله مؤلفه‌هایی که از این هویت در داستان مشهود است اشاره به ظاهر، پوشش، شعر و شاعری، تحصیل و مؤلفه‌های آن از جمله کتاب، درس، امتحان، کنکور و هنر است. از دیگر نموده‌های هویت فرهنگی در این داستان اشاره به هنر آشپزی و دوخت و دوز و در جاهایی نیز اشاره به رفتار شخصیت‌ها و حتی چیدمان خانه است.

داستان «گلی و من» نیز از داستان‌هایی است که هویت فرهنگی، هویت غالب بر آن است اما با وجود این فضای داستان بازگوکننده هویت اجتماعی است زیرا با دوستی آغاز می‌شود و پایان می‌یابد. از جمله مؤلفه‌های هویت فرهنگی در این داستان ظاهر و پوشاک شخصیت‌ها و تحصیل و مؤلفه‌های آن مانند درس، مدرسه، کلاس زبان و دانشگاه است. در این داستان به شغل‌هایی نیز اشاره شده که از مؤلفه‌های هویت اجتماعی محسوب می‌شوند از جمله دبیری و وزیری.

داستان «بزرگراه» بیشتر بیانگر هویت خانوادگی و فرهنگی است. در این داستان نسبت‌های فامیلی بسیار به چشم می‌خورد که گویای توجه به هویت خانوادگی شخصیت‌هاست. از مؤلفه‌هایی که هویت فرهنگی را در این داستان به ذهن متبادر می‌کند می‌توان به پوشاک و دوربین عکاسی اشاره کرد.

فهرست منابع

- ابوالقاسمی رودسری، فاطمه. (۱۳۸۵). *هویت ایرانی در شاهنامه*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه الزهرا.
- جنکینز، ریچارد؛ *هویت اجتماعی*؛ ترجمه تورج یار احمدی؛ تهران: پردیس دانش، ۱۳۹۱.
- حجت، عیسی؛ «*هویت انسان‌ساز، انسان هویت‌پرداز*»، نشریه هنرهای زیبا، ۱۳۸۴، شماره ۲۴، صص ۵۵-۶۲.
- حکمت دوست، زهرا. (۱۳۸۸). *تحلیل محتوای کتب ادبیات فارسی دوره راهنمایی از منظر هویت ملی با استفاده از روش آنتروپی شانون*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه بیرجند.
- دامیار، سجاد، «*رابطه وجوه ادراکی انسان با عوامل هویت بخش در معماری*»، نشریه مسکن و محیط روستا، دوره ۳۳، شماره ۱۴۶، ۱۳۹۳، صص ۹۱-۱۰۶.
- رضوانیان، قدسیه و کیانی بار فروشی، هاله؛ «*بازنمایی هویت زن در آثار داستان نویسان زن دهه هشتاد*»، ادب پژوهی، ۱۳۹۴، شماره ۳۱، صص ۶۳-۳۹.
- طباطبایی، ناهید؛ *حضور آبی مینا*؛ تهران: چشمه، ۱۳۷۸.
- قبادی، حسین علی و منیژه غیاث‌الدین، «*ظرفیت‌های ادبیات فارسی در بازیابی هویت ایرانی*»، هویت در ایران، به اهتمام علی اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۳، صص ۱۴۳-۱۶۳.

لقمان‌نیا، مهدی؛ خامسان، احمد و طیبه احمدی یگانه، «توافق و عدم توافق در زمینه‌های هویت ملی و تلویحات آن در نظام آموزشی و پرورش ایران»، پژوهش در برنامه‌ریزی درسی، دوره دوم، شماره ۳۳، ۱۳۹۱، صص ۳۸-۵۷.

لک، منوچهر، «هویت ملی در شعر معاصر ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، سال ششم، شماره ۴، ۱۳۸۴ الف، صص ۶۱-۸۴.

_____، «هویت ملی در شعر دفاع مقدس»، فصلنامه مطالعات ملی، سال ششم، شماره ۲، ۱۳۸۴ ب، صص ۱۱۱-۱۳۲.

محسنی، ریحانه، (۱۳۸۹)، بررسی عناصر و مؤلفه‌های هویت ملی و دینی در آثار نادر ابراهیمی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور مرکز تهران.

